

کالبدشکافی مقاومت هزاره‌ها در سه سال مقاومت غرب کابل

□ محمدجعفر عیار *

چکیده

مقاومت هزاره‌ها در غرب کابل یکی از برجسته‌ترین رخدادهای اجتماعی-سیاسی تاریخ معاصر افغانستان است که در بستر تبعیض‌های ساختاری، حذف سیاسی و خشونت‌های سیستماتیک شکل گرفته است. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی، به کالبدشکافی ابعاد مختلف مقاومت هزاره‌ها در سه سال مقاومت غرب کابل می‌پردازد و تلاش می‌کند عوامل زمینه‌ساز، اهداف، شاخصه‌ها و پیامدهای این مقاومت را مورد بررسی قرار دهد. داده‌های پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای، اسناد تاریخی و مطالعات پیشین گردآوری شده و با تحلیل کیفی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مقاومت غرب کابل صرفاً یک کنش نظامی یا واکنشی مقطعی نبوده، بلکه رخدادی اجتماعی با ماهیت هویتی، سیاسی و اخلاقی است که در آن، جامعه هزاره با تکیه بر آگاهی جمعی، رهبری کاریزماتیک، فرماندهان دلسوز، روحیه مقاومتی نیروها و پشتوانه گسترده مردمی، در برابر حذف و حاشیه‌نشینی ایستادگی کرده است. این مقاومت، علاوه بر دفاع فیزیکی از جامعه هزاره، نقشی تعیین‌کننده در بازتعریف هویت، احیای کرامت انسانی و مطالبه عدالت و برابری در ساختار قدرت افغانستان ایفا کرده است. نتایج پژوهش بیانگر آن است که مقاومت غرب کابل را می‌توان به‌عنوان یک «رخداد حقیقت‌محور» تحلیل کرد که آگاهی سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها را ارتقا داده و آنان را از موقعیت انفعال به کنشگری فعال سوق داده است. درک این تجربه تاریخی، برای فهم تحولات سیاسی-اجتماعی افغانستان و طراحی راهبردهای آینده در جهت همزیستی عادلانه و پایدار، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

کلیدواژه‌ها: مقاومت، هزاره‌ها، غرب کابل، رهبری، فرماندهی.

*. دانش آموخته روابط بین‌الملل (ayarjafar711@gmail.com).

مقدمه

افغانستان در تاریخ معاصر خود همواره شاهد تنش‌های قومی، مذهبی و سیاسی بوده است؛ تنش‌هایی که ریشه در ساختارهای نابرابر قدرت، سیاست‌های حذف‌گرایانه و ضعف نهادهای دولت‌محور داشته‌اند. در این میان، جامعه هزاره به‌عنوان یکی از اقلیت‌های قومی و مذهبی این کشور، بیش از دیگر گروه‌ها در معرض تبعیض، خشونت و طرد سیستماتیک قرار گرفته است. تجربه تاریخی هزاره‌ها، از قتل‌عام‌های قرن نوزدهم تا حذف سیاسی و اقتصادی در قرن بیستم و ناامنی‌های گسترده در دهه‌های اخیر، بیانگر الگویی مستمر از محرومیت و بی‌عدالتی است که زمینه‌ساز شکل‌گیری اشکال گوناگون مقاومت در این جامعه شده است. مقاومت غرب کابل در دهه هفتاد خورشیدی، یکی از مهم‌ترین نمودهای این ایستادگی تاریخی به شمار می‌آید. این مقاومت در شرایطی شکل گرفت که ساختار قدرت سیاسی نه تنها قادر به تأمین امنیت و حقوق اساسی شهروندان هزاره نبود، بلکه در بسیاری موارد خود به بازتولید تبعیض و خشونت دامن می‌زد. غرب کابل، به‌عنوان زیست‌جهان اصلی هزاره‌ها، به صحنه‌ای از تقابل میان سیاست حذف و اراده بقا تبدیل شد؛ تقابلی که ماهیت آن صرفاً نظامی نبود، بلکه واجد ابعاد عمیق اجتماعی، هویتی و اخلاقی بود.

اهمیت مطالعه مقاومت غرب کابل از آن‌روست که این رخداد را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک واکنش دفاعی کوتاه‌مدت تفسیر کرد. این مقاومت در ذات خود، تلاشی برای بازتعریف «بودن» و «به‌شمار آمدن» جامعه‌ای بود که سال‌ها در حاشیه ساختار قدرت قرار داشت. هزاره‌ها در این مقطع تاریخی، با اتکا به آگاهی جمعی و تجربه انباشته تاریخی خویش، به این درک رسیدند که تداوم بقا و حفظ کرامت انسانی، مستلزم کنش فعال، سازمان‌یافته و معنادار است. از این منظر، مقاومت غرب کابل را می‌توان نقطه عطفی در گذار هزاره‌ها از انفعال تاریخی به کنشگری سیاسی-اجتماعی دانست. با وجود این اهمیت، بررسی پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد که مطالعات پیشین، هرچند به موضوعاتی چون هویت، زبان، حافظه تاریخی و ستم‌های تاریخی هزاره‌ها پرداخته‌اند، اما کمتر به

تحلیل منسجم مقاومت غرب کابل به‌عنوان یک رخداد چندبعدی توجه کرده‌اند. اغلب این پژوهش‌ها یا بر جنبه‌های تاریخی تمرکز داشته‌اند یا مقاومت را صرفاً از زاویه نظامی مورد بررسی قرار داده‌اند، حال آن‌که فهم دقیق این پدیده مستلزم نگاهی میان‌رشته‌ای است که هم‌زمان نقش رهبری، فرماندهی، روحیه نیروها، پشتوانه مردمی و اهداف هویتی و اخلاقی مقاومت را مدنظر قرار دهد.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که مقاومت هزاره‌ها در غرب کابل چه ماهیت اجتماعی-سیاسی داشته و کدام عوامل ساختاری و هویتی در شکل‌گیری و تداوم آن نقش اساسی ایفا کرده‌اند. در پاسخ به این مسئله، پژوهش حاضر بر این فرضیه استوار است که مقاومت هزاره‌ها در غرب کابل صرفاً یک واکنش نظامی مقطعی نبوده، بلکه رخدادی اجتماعی-سیاسی و هویت‌محور بوده است که در بستر تبعیض ساختاری و حذف تاریخی شکل گرفته است.

هدف این مقاله، تحلیل علمی و منسجم مقاومت غرب کابل به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی است که توانست آگاهی جمعی جامعه هزاره را ارتقا داده و به بازتعریف هویت، احیای کرامت انسانی و طرح گفتمان عدالت و برابری در بستر قدرت سیاسی افغانستان بینجامد. چنین تحلیلی می‌تواند ضمن پر کردن خلأهای پژوهشی موجود، زمینه‌ساز مطالعات آینده و تدوین رویکردهایی باشد که به‌جای بازتولید حذف و خشونت، بر عدالت، برابری و همزیستی پایدار تأکید دارند.

پیشینه تحقیق

(مرکز فرهنگی نوبسندگان افغانستان، ۱۳۷۳) در کتاب "احیای هویت" (مجموعه‌ای از سخنرانی‌های رهبر شهید)، به موضوع احیای هویت هزاره‌ها پرداخته شده است. در این نوشته، بر اهمیت توجه و تلاش مستمر برای احیای هویت ملی و فرهنگی هزاره‌ها تأکید شده تا بتوان به چالش‌های داخلی و خارجی پاسخ داد. همچنین، تاریخ پربار هزاره‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد و برای تقویت روحیه ملی به منابع اسلامی و فرهنگی رجوع می‌شود. در این راستا،

جوانان به عنوان موتور تغییر و احیای هویت ملی شناخته می‌شوند و از آنان خواسته می‌شود که در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی افغانستان نقش فعالی داشته باشند.

(نجیبی، ۱۳۹۸) در مقاله‌ای تحت عنوان "زبان و ادبیات هزاره‌ها" آمده است اینکه، زبان یک قوم به عنوان ابزاری کلیدی برای حفظ دستاوردها و آثار فرهنگی و هویتی آن قوم شناخته می‌شود. زبان و ادبیات هزارگی یکی از کهن‌ترین و اصیل‌ترین زبان‌های دری به حساب می‌آید که دارای ساختاری منحصر به فرد است. این ساختار خاص، در طول قرن‌های متمادی توانسته است در برابر دیگر زبان‌ها مقاومت کند. در این نوشته، برخی مفاهیم مهم به زبان عمومی تبیین شده و به آثار شاعران و نویسندگان و فعالیت‌های فرهنگی و هنری نیز اشاره شده است.

(رحمانی، ۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان "فقدان حافظه تاریخی نشانه ضعف خرد سیاسی هزاره‌ها" به پیامدهای وخیم ناشی از فقدان حافظه تاریخی هزاره‌ها پرداخته شده است. این پیامدها شامل بی‌توجهی، بی‌اعتنایی، و نادیده گرفتن تاریخ، حوادث، و رویدادهای مهم و سرنوشت‌ساز است که برای نسل‌های گذشته این قوم رخ داده است. اشتباه و خطا کردن بخشی از خصایص ذاتی زندگی فردی و جمعی انسان‌ها محسوب می‌شود. بدون شک، انسان‌ها تنها می‌توانند با استفاده از تجربیات گذشته خود و تاریخ ملت خویش، اشتباهات خود را به حداقل برسانند. جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، با داشتن حافظه تاریخی، همواره از تاریخ خود به عنوان منبعی غنی و انباشته از تجارب مثبت و منفی بهره‌برداری می‌کنند.

(محقق، ۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان "قتل عام عبدالرحمن در بامیان" آمده است اینکه، عبدالرحمن، عامل انگلیس، پس از به قدرت رسیدن و توافق با انگلیس، به هزاره‌ها حمله کرد و بامیان که یکی از مراکز اصلی قدرت هزاره‌ها بود، به طور فجیعی مورد حمله قرار گرفت. این قتل عام به حدی وحشتناک بود که باعث ایجاد گسست نسلی در میان مردم هزاره شد. تمامی افراد تحصیل‌کرده، ملاها و ریش‌سفیدان که حافظه تاریخی و فرهنگی جامعه را نگه‌داری می‌کردند، از دم تیغ گذرانده شدند و در بامیان، بازماندگان آن حوادث به

روایت آنچه بر سرشان آمد، پرداختند. این قتل عام به اندازه‌ای شدت داشت که گروه‌های مخوف جاسوسی تحت فرمان عبدالرحمن تشکیل شد و حتی از دورترین روستاهای بامیان، این افراد را دستگیر کردند. هدف آن‌ها جلوگیری از سازمان‌دهی مجدد مردم هزاره و پیشگیری از هرگونه قیام علیه عبدالرحمن خان بود.

مقاومت شیعیان هزاره در افغانستان به عنوان یک موضوع مهم و پیچیده در عرصه مطالعات اجتماعی و سیاسی این کشور، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. هزاره‌ها به عنوان یکی از اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان، تاریخ طولانی از نابرابری‌ها و چالش‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تجربه کرده‌اند. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که این جامعه به ویژه در سال‌های اخیر به دلیل وضعیت متزلزل امنیتی و تهدیدات خاص از طرف گروه‌های تروریستی، بار دیگر به میدان مقاومت و مبارزه برآمده‌اند. از اواخر قرن نوزدهم، هزاره‌ها به دلیل هویت مذهبی و فرهنگی خود مورد تبعیض و خشونت قرار گرفته‌اند. حذف تدریجی قدرت‌های سیاسی و اقتصادی از جامعه هزاره، به آنها کمک کرده است تا در برابر چالش‌ها و عدم توانایی دولت مرکزی برای حمایت از آنها، مبارزه کنند. در دهه‌های اخیر، با افزایش درگیری‌ها و تهدیدات ناشی از گروه‌های تروریستی، هزاره‌ها به نوعی عزم مشترک در حفظ هویت فرهنگی و مذهبی خود پیدا کرده‌اند. تحقیقاتی که در این راستا انجام شده است، نشان می‌دهد که عوامل متعددی موجب شکل‌گیری این مقاومت در مقاطع زمانی مختلف شده‌اند. این عوامل شامل پیوندهای اجتماعی قوی، هویت جمعی و اعتقادی، و همچنین بکارگیری تاکتیک‌های غیرمستقیم و مثبت برای دفاع از جامعه هزاره می‌باشد. در سال‌های اخیر، هزاره‌ها با برگزاری تجمعات و اعتراضات به حقایق خود، صدای خود را بالا برده و در تلاش برای جلب توجه جهانیان به وضعیت خود بوده‌اند. چنین اقداماتی به نوعی موجب افزایش همبستگی در درون جامعه هزاره و تقویت روحیه مقاومت در برابر تهدیدات شده است. بنابراین، درک ریشه‌ها و شرایط مقاومتی که هزاره‌ها در غرب کابل مواجه هستند، امری اساسی برای پژوهش‌های آینده و تدوین استراتژی‌های حمایتی برای بهبود وضعیت آنان می‌باشد. این پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعه عمیق‌تری نیاز

است تا به شناخت بهتر از سرزمین مقاومت شیعیان هزاره کمک شود و در ادامه برای جایگزین کاستی‌های موجود می‌آید.

تعریف مقاومت

مقاومت غرب کابل یک رخداد سیاسی است. اکنون نگاهمان را به سمت مقاومت غرب کابل ببریم. ببینیم رخداد غرب کابل واجد کدام خصیصه‌ها است. آیا می‌توان مقاومت را حامل بار حقیقت دانست؟ آنچه که در کابل پر واضح است که مقاومت غرب کابل مردم همه از پیش برابرند و این برابری، خود را در مطالبات و خواست‌های جمعی شان نشان می‌دهد. اینگونه است که ببینیم به قول آگامبن که: امر کلی همان سیاست غرب کابل وضعیتی است که در آن مردم فکر می‌کنند، تصمیم وفاداری به رخداد حقیقت و امیدوار به تحقق حقیقتی معین به نام عدالت و برابری (دانشجویان افغانستان دانشگاه تهران، ۱۳۹۲، صفحه ۱۲۰) در مقاومت غرب کابل پیش از این مردم به حاشیه رانده شده هرگز به شمار نمی‌آمدند، ناگاه به مدد رخدادی این وضعیت را به پرسش گرفته و در آن ترک ایجاد می‌کنند که آری ما هم باید به شمار بیایم ما همه برابریم. پیش از این حادثه که قدرت توانسته بود با تمام سازوکار مشروعیت بخشی بدنه محروم و اقلیت مردم را به حاشیه مقاومت و تصمیم بسازد، اما اکنون وضعیت دگرگون شده است، پس چیزی رخ داده است. نو آگاهی وجودهای بی حق را فرا گرفته است و آنان را به میدان کشانیده است. دیدیم که مقاومت در غرب کابل تمام شروط سالبه یک رخداد جمع است. به درستی که مقاومت غرب کابل یک رخداد است، یک حادثه زیر و زیر کننده است، در این رخداد است که شهید مزاری چونان سوژه حامل حقیقت واقع شدن امر نو را اعلام می‌کند، عدالت خواهی را با صدای رسا به همگان خبر می‌دهد و دیگر سوژه‌ها همگان با او لیک می‌گویند و چنین است که سوژه حامل حقیقت با امر کلی پیوند می‌خورد.

اهداف مقاومت

شروع این یخش از نوشته را با اسم خاص آغاز مینمایم، آرنت و شخصیت، مقصود آرنت از

شخصیت حقوقی همان فردیت آدمی است که بنیاد تمامی حقوق انسان به شمار می‌آید. یعنی فردیت و بی‌همتایی انسان که اراده، طبیعت و سرنوشت فردی و خصوصیات تکبیر و جری به آن شکل می‌بخشد، و مبنای اصلی برخورداری انسان از حقوق محسوب می‌شود، تحت سلطه نظام توتالیتار به نابودی تام می‌رود (کاظمی، ۱۳۹۲، ص. ۶۱). پس از آن که شخصیت اخلاقی و حقوقی انسان از بین می‌رود دیگر قتل عام و بردگی و آورگی و ... به آسانی تحقق پذیر می‌شود. به همین سبب محرومیت نام هزاره‌ها در تاریخ افغانستان در حقیقت تجسم عینی ویرانی شخصیت و شان اخلاقی و حقوقی انسان را نمایان می‌سازد. مسأله، نابودی بخشی از حیثیت‌های زندگی انسان نیست، فراتر از آن مسأله این است که در نظام توتالیتار و سیاست نژادی و استبدادی، ادمی شایسته انسانی اش را از دست می‌دهد و به لکه بی‌شکل در ساخت نمادین بدل می‌شود. به همین سبب موجودیت آن به روش خشونت مطلق و جنایت بی‌مرز باز می‌شود. اهداف موجود در این مقاومت رهایی بخشی شرایط نا مطلوب فوق و باز تعریف هویت هزاره در جغرافیای افغانستان بوده است.

شاخصه‌های مقاومت

مقاومت و رهایی بخشی شامل شاخصه‌های است. اما در ذیل ما برخی از شاخصه‌های مهم این مقاومت را در ذیل بیان نمودیم شامل: رهبری، فرمانده‌های دلسوز، اراده و روحیه مقاومت سربازان و در نهایت پشتوانه مردمی می‌باشد.

۱. رهبری

برای رهبری تعاریف مختلفی ارائه شده است در اکثر آنها مفهوم نفوذ بیان شده است. رالفام، استاگدیل تعریف می‌نماید: رهبری فرایند هدایت و اعمال نفوذ بر فعالیت‌های گروهی یا اعضای سازمان می‌باشد (پارسایان، ۱۳۸۷، صفحه ۸۰۴). از دیدگاه (کیت دیویس) رهبری عبارت است از اقداماتی برای ترغیب دیگران به تلاش مشتاقانه برای نیل به اهداف معین است، از دیدگاه (تری) رهبری یعنی فعالیت‌هایی که مردم را برای تلاش مشتاقانه و در

جهت تحقق اهداف گروهی، تحت تاثیر قرار می‌دهد، از نظر (کونتر و دیگران) رهبری عیارت است از تحت تاثیر قرار دادن دیگران برای کسب هدف مشترک میباشد (رضاییان، ۱۳۸۷، صفحه ۴۲۳). ریحارد بارکر کتابی چالش برانگیز و بسیار مهم با عنوان (جوهره رهبری) منتشر کرد، او در پایان کتابش رهبری را چنین تعریف نموده است: فرایند تغییر استحاله‌ای که در دروان آن اختلافیات افراد در قالب آداب و رسوم اجتماعی به هم می‌آمیزد تا ابزاری برای توسعه‌های انقلابی اجتماعی شود (توکلی & بهشتی، صفحه ۲۲).

در تاریخ هر قوم و ملتی می‌تواند رهبران انقلابی، سرداران و قهرمانان ملی را مشاهده کرده که همواره مورد احترام بوده‌اند و نقش رهبری آنان در جامعه و عامل تحول بودن در عصر خود، ویژگی مشترک و بارز ایشان میباشد. تاریخ افغانستان و خصوصا هزاره‌های این سرزمین نیز، رجالی از این قبیل، همچون فیض محمد کاتب، ابراهیم گاوسوار، شهید بلخی و شهید مزاری را به خود دیده است. امروزه تاریخ معاصر افغانستان، شهید مزاری را بدلیل نقش بی‌ظیرش در رهبری جهاد هزاره‌های افغانستان علیه اشغالگران خارجی و استقرار عدالت و تشکیل حکومت وحدت ملی در دوره حکومت مجاهدین، به نماد گفتمان عدالت خواهی تبدیل گردیده است (اسماعیلی، ۱۳۹۳، صفحه ۷). شهید مزاری رهبر فرزانه، در تاریخ ۱۳۷۳/۷/۲۲ به شهادت رسید، مجموعه اوصاف رهبری ایشان، قاطعیت، نستوهی، متانت، قناعت، پارسایی، تعهد، تدین، عشق به مردم، سعه‌ی صدر، مقاومت و پایمردی و ایمان و اراده مستحکم و خلل تا پذیر، مجموعه از اوصاف است که از وجود برومند او یک رهبر فرزانه و مقتدر انقلابی ساخته بود.

۲. فرماندهان دلسوز؛ ستون‌های استقامت قوم هزاره

در تاریخ پررنج افغانستان، نام‌هایی از میان قوم هزاره می‌درخشند که نه به‌خاطر قدرت طلبی، بلکه به‌خاطر دلسوزی، شجاعت و وفاداری به مردم‌شان ماندگار شده‌اند. این فرماندهان، در روزگاری که جنگ، تبعیض و بی‌عدالتی بر سرزمین سایه انداخته بود، به‌جای ترک میدان، در کنار مردم خود ایستادند و بار سنگین مسئولیت را بر دوش گرفتند. آنان تنها فرمانده نبودند؛

پناه، امید و تکیه‌گاه یک ملت بودند. فرمانده دلسوز پیش از هر چیز، انسانیت را محور تصمیم‌هایش قرار می‌دهد. در میان هزاره‌ها، چنین فرماندهانی بارها ثابت کردند که جان مردم برایشان ارزشمندتر از هر پیروزی نظامی است. آنان در سخت‌ترین نبردها، تلاش کردند تا کمترین آسیب به غیرنظامیان برسد و هیچ‌گاه اجازه ندادند که خشم جنگ، اخلاق و کرامت انسانی را از آنان بگیرد. این نگاه انسانی، آنان را از بسیاری دیگر متمایز می‌کرد.

ویژگی برجسته دیگر این فرماندهان، وفاداری عمیق به ملت‌شان بود. آنان نه ابزار قدرت بودند و نه در پی جاه‌طلبی‌های شخصی. وفاداری‌شان به مردم، نه در شعار، بلکه در عمل دیده می‌شد. وقتی روستاها در محاصره قرار می‌گرفت، وقتی خانواده‌ها آواره می‌شدند، وقتی دشمن از هر سو فشار می‌آورد، این فرماندهان نخستین کسانی بودند که خود را به خط مقدم می‌رساندند. آنان باور داشتند که فرماندهی یعنی «پیش‌قدم بودن»، نه «پشت سر پنهان شدن». در کنار این روحیه انسانی و وفاداری، خرد راهبردی آنان نیز نقشی اساسی داشت. فرماندهان هزاره در بسیاری از نبردها با وجود امکانات محدود، با تصمیم‌های دقیق و سنجیده توانستند از مردم‌شان دفاع کنند. آنان بحران را با آرامش مدیریت می‌کردند و پیامدهای هر تصمیم را می‌سنجیدند. این توانایی، بارها جان هزاران نفر را نجات داد.

صداقت نیز از ستون‌های اصلی شخصیت این فرماندهان بود. آنان هیچ‌گاه واقعیت را از مردم پنهان نمی‌کردند و با شفافیت، اعتماد عمومی را حفظ می‌کردند. در روزگاری که دروغ و فریب ابزار بسیاری از قدرت‌ها بود، صداقت آنان همچون چراغی در تاریکی می‌درخشید. اما شاید مهم‌ترین ویژگی‌شان، ایستادن در کنار مردم در لحظه‌های سختی بود. آنان در سرمای کوهستان، در محاصره‌های طولانی، در شب‌های بی‌پایان جنگ، در کنار مردم نفس کشیدند، جنگیدند و امید دادند. این همراهی، رابطه‌ای عمیق میان فرمانده و ملت ایجاد کرد؛ رابطه‌ای که بر پایه اعتماد، احترام و عشق به سرزمین بود. فرماندهان دلسوز قوم هزاره، تنها حافظان خاک نبودند؛ آنان حافظان روح و هویت یک ملت بودند. آنان نشان دادند که قدرت واقعی در سلاح نیست، بلکه در انسانیت، خرد و وفاداری نهفته است. تاریخ، نام این فرماندهان را نه به‌عنوان جنگجویان، بلکه به‌عنوان پاسداران مردم به یاد خواهد سپرد.

۳. اراده و روحیه مقاومت در سربازان هزاره

اراده و روحیه مقاومت در میان سربازان هزاره، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های تاریخی این قوم است؛ روحیه‌ای که در طول دهه‌ها سختی، تبعیض و جنگ، نه تنها خاموش نشد، بلکه به نیرویی پایدار و الهام‌بخش تبدیل گردید. این مقاومت از دل رنج‌ها زاده شد، اما با امید، آگاهی و پیوند عمیق با مردم معنا یافت. سرباز هزاره تنها یک جنگجو نیست؛ او حامل حافظه تاریخی یک ملت است که برای بقا، عزت و کرامت خود ایستاده است.

نخستین و بنیادی‌ترین عنصر این روحیه، باور به هدف است. سرباز هزاره می‌داند که چرا می‌جنگد: برای دفاع از خانواده‌اش، برای حفاظت از روستاهایش، برای پاسداری از هویت و کرامتی که بارها تهدید شده است. این آگاهی، اراده او را به نیرویی درونی تبدیل می‌کند که در برابر سخت‌ترین شرایط نیز فرو نمی‌ریزد. او جنگ را برای قدرت نمی‌خواهد؛ بلکه برای امنیت و آینده نسل‌های بعدی می‌بیند. همین معناست که مقاومت او را ریشه‌دار و پایدار می‌سازد. در کنار این باور، پیوند عمیق با مردم نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. سرباز هزاره از دل همان مردمی برخاسته که از آنان دفاع می‌کند. او درد آنان را می‌شناسد، رنج‌شان را لمس کرده و امیدشان را در چشمانشان دیده است. این پیوند عاطفی، سرباز را به بخشی از یک پیکره جمعی تبدیل می‌کند؛ پیکره‌ای که برای بقا و عزت خود می‌جنگد. وقتی مردم پشت او می‌ایستند، او احساس می‌کند که تنها نیست و همین احساس، مقاومتش را چند برابر می‌کند.

عامل مهم دیگر، رهبری الهام‌بخش فرماندهان دلسوز هزاره است. فرماندهانی که در سخت‌ترین لحظه‌ها کنار نیروهایشان ماندند، با آنان نان خشک خوردند، در سرمای کوهستان با آنان شب را گذراندند و در میدان نبرد پیش‌قدم بودند. این فرماندهان با صداقت، شجاعت و انسانیت خود، روحیه سربازان را زنده نگه داشتند. سربازی که فرمانده‌اش را الگوی اخلاق و استقامت می‌بیند، هرگز میدان را ترک نمی‌کند. در سطح جمعی، همبستگی و برادری میان نیروهای هزاره یکی از ستون‌های اصلی مقاومت است. سربازان هزاره در میدان جنگ تنها هم‌رزمان یکدیگر نیستند؛ آنان برادرانی هستند که سرنوشت‌شان به هم گره خورده است. این همبستگی، ترس را کاهش می‌دهد و امید را افزایش می‌دهد. هر سرباز

برای دیگری می‌جنگد، نه فقط برای خودش، و همین پیوند انسانی، آنان را در برابر فشارهای سنگین مقاوم می‌سازد. در کنار این عوامل معنوی، آمادگی ذهنی و آموزش درست نیز نقش مهمی دارد. سرباز هزاره که با تجربه تاریخی سختی‌ها بزرگ شده، ذهنی آماده‌تر برای مواجهه با بحران دارد. آموزش نظامی این آمادگی را تقویت می‌کند و مقاومت را از یک احساس به یک مهارت تبدیل می‌سازد. اما حتی آموزش نیز بدون معنا بخشیدن به رنج کامل نمی‌شود. سرباز هزاره رنج را بخشی از مسیر دفاع می‌داند؛ بخشی از مسئولیتی که تاریخ بر دوش او گذاشته است. در نهایت، امید به آینده سوخت اصلی اراده سرباز هزاره است. امید به اینکه روزی مردمش در امنیت زندگی کنند، کودکانش بدون ترس بزرگ شوند و سرزمینش از سایه جنگ بیرون آید. این امید است که او را در تاریک‌ترین لحظه‌ها نیز سرپا نگه می‌دارد و مقاومتش را به نمادی از پایداری تبدیل می‌کند.

۴. پشتوانه مردمی؛ ستون استقامت قوم هزاره در زمان جنگ و مقاومت

پشتوانه مردمی در میان قوم هزاره، یکی از پایدارترین و تأثیرگذارترین نیروهایی است که در طول تاریخ این قوم را در برابر سختی‌ها و تهدیدها حفظ کرده است. در روزگاری که جنگ، تبعیض و فشارهای بیرونی بر زندگی هزاره‌ها سایه انداخته بود، این مردم با همبستگی، اعتماد و مشارکت فعال خود، پشتوانه‌ای ساختند که نه تنها نیروهای مدافع را تقویت کرد، بلکه روحیه مقاومت را در سراسر جامعه زنده نگه داشت. این پشتوانه، مجموعه‌ای از مؤلفه‌های اخلاقی، عاطفی و اجتماعی است که در کنار هم، هزاره‌ها را به یکی از مقاوم‌ترین جوامع افغانستان تبدیل کرده است.

نخستین مؤلفه این پشتوانه، اعتماد مردم به مدافعان‌شان است. مردم هزاره باور داشتند که نیروهای مقاومت از دل خودشان برخاسته‌اند؛ فرزندان همان کوچه‌ها، همان روستاها و همان خانواده‌هایی که سال‌ها رنج و محرومیت را تجربه کرده بودند. این اعتماد، رابطه‌ای عمیق میان مردم و مدافعان ایجاد کرد؛ رابطه‌ای که بر پایه صداقت، مسئولیت‌پذیری و فداکاری شکل گرفته بود. وقتی مردم می‌دیدند که مدافعان‌شان برای حفاظت از جان و عزت

آنان می‌جنگند، حمایت‌شان به یک وظیفه اخلاقی تبدیل می‌شد. در کنار اعتماد، مشروعیت اخلاقی و انسانی مقاومت نقش مهمی داشت. نیروهای هزاره در طول تاریخ تلاش کردند که حتی در سخت‌ترین شرایط، اصول اخلاقی را حفظ کنند. پرهیز از ظلم، احترام به غیرنظامیان و رفتار انسانی با مردم، باعث شد که مقاومت هزاره‌ها نه تنها یک حرکت نظامی، بلکه یک حرکت اخلاقی تلقی شود. این مشروعیت، مردم را مطمئن می‌کرد که حمایت‌شان از مقاومت، حمایت از عدالت و کرامت انسانی است. عامل مهم دیگر، پیوند عاطفی و هویتی مردم با مدافعان‌شان بود. هزاره‌ها سرنوشت مشترکی داشتند؛ رنج مشترک، تاریخ مشترک و امید مشترک. این پیوند باعث می‌شد که مردم خود را بخشی از مقاومت بدانند، نه تماشاگر آن. هر خانواده‌ای که غذایی برای مدافعان می‌فرستاد، هر مادری که فرزندش را به خط مقدم بدرقه می‌کرد، و هر جوانی که در کنار نیروهای مقاومت ایستاد، این پیوند را عمیق‌تر می‌ساخت. پشتوانه مردمی همچنین در مشارکت فعال مردم تجلی می‌یافت. مردم هزاره در زمان جنگ تنها نظاره‌گر نبودند؛ آنان با تأمین غذا، پناه دادن، انتقال اطلاعات، مراقبت از مجروحان و حتی حضور مستقیم در خطوط دفاعی، نقش حیاتی در دوام مقاومت داشتند. این مشارکت، مقاومت را از یک حرکت نظامی به یک حرکت اجتماعی تبدیل کرد. در نهایت، امید جمعی به آینده سوخت اصلی این پشتوانه بود. مردم هزاره باور داشتند که مقاومت، راهی برای رسیدن به امنیت، عزت و آینده‌ای بهتر است. این امید، آنان را در سخت‌ترین لحظه‌ها کنار مدافعان‌شان نگه داشت و پشتوانه‌ای ساخت که هیچ نیرویی نتوانست آن را درهم بشکند.

نتیجه

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مقاومت هزاره‌ها در غرب کابل پدیده‌ای پیچیده و چندلایه است که نمی‌توان آن را صرفاً به عنوان یک واکنش نظامی در برابر تهدیدهای امنیتی تحلیل کرد. این مقاومت، حاصل انباشت تاریخی تبعیض ساختاری، حذف سیاسی و تضعیف کرامت انسانی جامعه هزاره بوده و در چنین بستری، به مثابه یک رخداد اجتماعی-

سیاسی و هویت‌محور معنا یافته است. بررسی ابعاد مختلف این پدیده نشان می‌دهد که غرب کابل به صحنه‌ای برای بازتعریف جایگاه اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها تبدیل شد؛ جایی که آنان از موقعیت حاشیه‌نشینی و انفعال تاریخی، به کنشگران آگاه و مطالبه‌گر ارتقا یافتند. یکی از مهم‌ترین نتایج تحقیق، برجسته شدن نقش رهبری عدالت‌محور در شکل‌گیری و تداوم مقاومت است. این رهبری توانست مطالبات پراکنده جامعه هزاره را در قالب گفتمانی منسجم سامان دهد و مقاومت را از سطح واکنش‌های فردی به کنشی جمعی و هدفمند ارتقا بخشد. نقش رهبری، صرفاً محدود به عرصه نظامی نبود، بلکه در سطح اخلاقی و هویتی نیز تأثیرگذار بوده و مفاهیمی چون عدالت، برابری و کرامت انسانی را به محور اصلی مقاومت تبدیل کرده است. در کنار رهبری، فرماندهان دلسوز به‌عنوان ستون‌های عملی مقاومت، نقش مهمی در حفظ انسجام، مشروعیت و پایداری آن ایفا کرده‌اند. پیوند عمیق این فرماندهان با مردم، صداقت در رفتار، توجه به جان غیرنظامیان و تقدم منافع جمعی بر منافع فردی، موجب شکل‌گیری اعتماد گسترده مردمی شده است. این اعتماد، به‌عنوان سرمایه اجتماعی مقاومت، آن را در برابر بحران‌ها و تهدیدهای بیرونی از فروپاشی مصون داشته است.

روحیه مقاومت و اراده نیروهای هزاره نیز از دیگر عوامل کلیدی موفقیت این حرکت به شمار می‌آید. این اراده، ریشه در آگاهی تاریخی، پیوند هویتی با جامعه و باور به هدفی فراتر از منافع فردی داشته است. نیروهای مقاومت، خود را حاملان مسئولیتی تاریخی در قبال دفاع از مردم و حفظ کرامت انسانی می‌دانستند و همین درک، مقاومت را به کنشی معنادار، پایدار و مستمر تبدیل کرده است. پشتوانه گسترده مردمی، به‌عنوان مهم‌ترین عامل تداوم مقاومت، نقشی تعیین‌کننده در اثرگذاری آن داشته است. مشارکت فعال مردم در تأمین نیازهای لجستیکی، حمایت اخلاقی و حضور مستقیم در عرصه مقاومت، نشان می‌دهد که این حرکت نه یک پروژه صرفاً نظامی، بلکه جنبشی اجتماعی با ریشه‌های عمیق مردمی بوده است. این پشتوانه، مرز میان نیروهای مدافع و جامعه را از میان برداشته و مقاومت را به بخشی از زیست‌روزمره مردم بدل ساخته است.

بر این اساس، در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش می‌توان گفت که مقاومت هزاره‌ها در

غرب کابل ماهیتی فراتر از یک واکنش نظامی مقطعی داشته و به‌عنوان رخدادی اجتماعی- سیاسی و هویت‌محور قابل تحلیل است. شواهد پژوهش نشان می‌دهد که تبعیض ساختاری، حذف سیاسی، حاشیه‌نشینی تاریخی و تضعیف کرامت انسانی، بستر اصلی شکل‌گیری این مقاومت را فراهم کرده و در کنار آن، عواملی چون رهبری عدالت‌محور، فرماندهان دلسوز، روحیه مقاومتی نیروها و پشتوانه مردمی، نقش اساسی در تداوم و اثرگذاری آن ایفا کرده‌اند. بر همین مبنا، فرضیه پژوهش مبنی بر هویت‌محور و اجتماعی- سیاسی بودن مقاومت غرب کابل، به‌طور کامل تأیید می‌شود.

در مجموع، مقاومت غرب کابل را می‌توان تجربه‌ای تاریخی دانست که در آن جامعه هزاره توانست با تکیه بر آگاهی جمعی، ساختارهای نابرابر را به چالش بکشد و روایت تازه‌ای از هویت، کرامت انسانی و کنشگری سیاسی خود ارائه دهد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که نادیده گرفتن چنین تجربه‌هایی به تداوم چرخه خشونت و بی‌عدالتی در افغانستان خواهد انجامید؛ در حالی که فهم علمی و انتقادی مقاومت‌های اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز سیاست‌هایی مبتنی بر عدالت، مشارکت و به‌رسمیت‌شناختن تنوع‌های قومی و مذهبی باشد. از این‌رو، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با رویکردهای تطبیقی و میان‌رشته‌ای، ابعاد کمتر بررسی‌شده این مقاومت و پیامدهای بلندمدت آن بر ساختار قدرت و همبستگی اجتماعی در افغانستان را مورد توجه قرار دهند.

کتابنامه

-
- اسماعیلی، ح. (۱۳۹۳). سبک رهبری شهید مزاری رحمته الله علیه. کابل: جامعه المصطفی.
- پارسایان، ع. (۱۳۸۷). کتاب، مدیریت. چاپ نیل چاپ سوم.
- توکلی، غ. بهشتی، ب. (بدون تاریخ). دانشنامه رهبری. تهران: چاپ غزال.
- دانشجویان افغانستان دانشگاه تهران. (۱۳۹۲). مزاری و منطق مقاومت. تهران: گروه تالیف تحقیق و ترجمه.
- رحمانی، م. (۱۴۰۲). فقدان حافظه تاریخی نشانه ضعف خرد سیاسی هزاره‌ها. دوفصلنامه تاریخ اسلام در آینه اندیشه‌ها.
- رضاییان، ع. (۱۳۸۷). مبانی سازمان و مدیریت. تهران: انتشارات سمت.
- کاظمی، ر. (۱۳۹۲). مزاری و منطق سیاست رهایی بخشی. تهران: بنیاد اندیشه.
- محقق، م. (۱۴۰۱). قتل عام عبدالرحمن در بامیان. دوفصلنامه علمی-تخصصی تاریخ اسلام در آینه اندیشه.
- مرکز فرهنگی نوبسندگان افغانستان. (۱۳۷۳). احیای هویت (مجموع سخنرانی‌های رهبر شهید مزاری). انتشارات سراج.
- نجیبی، م. (۱۳۹۸). زبان و ادبیات هزاره‌ها. فصلنامه انجمن علمی-تخصصی تاریخ اسلام.